

چرا امیر دوست محمدخان خودش را به انگلیس ها تسلیم کرد؟

(۳)

نتیجه:

لازم به یادآوری است که نگارنده قصد آن ندارد تا مرده امیر را از قبر بکشد و برکسی قدرت قرار بدهد، ولی میخواهد توجه اهل بصیرت را به این نکته معطوف نماید که در کار قضاوت تاریخ نباید عجولانه حکم صادر کرد و فقط تمام ملامتی ها و کاستی ها را متوجه امیر نمود، بلکه مردم و بخصوص سران اقوام و خوانین بزرگ نیز در این ملامتی امیر شریک اند.

من فکر میکنم که تسلیمی امیر دوست محمد خان به انگلیس ها ، به معنی تسلیم دادن کشور به انگلیس ها نیست ، زیرا او این عمل را در هنگامی انجام داده که او دیگر نه امیر افغانستان بود و نه اختیاردار کشور و ۱۵۰ نفر از اعضای فامیلش در اسارت دشمن بودند، ولی بدا به حال آنانی که برای رسیدن به قدرت یا انحصار قدرت ، علاوه بر تسلیم کردن خود به دشمنان وطن، افغانستان را هم به دشمنان میهن تسلیم کردند. وقتیکه امیر دوست محمدخان رهبر کشور بود و مسئولیت دفاع از میهن در برابر تجاوز بیگانه را داشت ، برای دفاع از وطن مردانه کمر بست و آنچه لازمه یک جهاد بود انجام داد . در جرگه گنج علم (یا علم گنج) کابل ، مردم را به وظایف میهنی و ملی ایشان متوجه ساخت و با لشکری که آماده کرده بود در ارغنده موضع گرفت و دستورات لازم جنگی را به هریک از سران لشکر و خوانین کابل داد، مگر پول و تبلیغ دشمن صفوق لشکر او را متزلزل ساخت . او یک بار دیگر به درون خیمه های سران و بزرگان رفت و قرآن را شفیع گردانید تا دست از مبارزه و جهاد بر ضد انگلیس ها بر نگیرند، اما خوانین و سران کابل ، خواهش و الحاح و فریاد او را نشنیدند و او را در میدان جنگ ارغنده ، یکه و تنها رها کردند و با تسلیم کردن خود و شهر کابل تا میدان و وردک به پیشواز دشمن شتافتند. اکنون نیز در روز سوم نبرد با انگلیس ها در پروان (سوم نوامبر ۱۸۴۰) متوجه شد که برخی از سران و خوانین مقتدر پروان ، قصد دستگیری او را کرده اند و نیروهای خود را از صف مبارزه با انگلیس ها بیرون کشیده اند، پس او با در نظر داشت قوت تفتین انگلیس و با درک عدم صداقت برخی از خوانین مؤثر و مقتدر پروان در برابر پول و تبلیغ دشمن ، حق داشت برای نجات خود و فامیل ۱۵۰ نفره اش که اینک در قید انگلیس ها ، به سر می بردند ، چاره ای بسنجد و راهی را انتخاب کند که به نجات خود از اسارت در دست هموطن خود و تسلیم دادنش به شاه شجاع رقیب خانوادگی او بینجامد. در آن لحظات حساس و خطیر، که هنوز جنگ کاملاً به نفع انگلیس ها نه لغزیده بود، راه معقول در نظرش همان بود تا خود را به کابل بکشد و به دشمن مکار و هوشیارتر خویشتن را تسلیم کند.

بنابر سراج التواریخ ، امیر، با سه تن از میدان جنگ پروان بیرون رفت و پس از ملاقات با میر مسجدی خان ، به سوی کابل کشید. و وقتی مکناتن او را دیداز اسپ فرود آمد و دست داد و به ساختمانی او را فرود آورد که خود امیر آن را در بالا حصار ساخته بود. امیر قبل از نشستن شمشیرش را از کمر باز کرد و در پیش مکناتن گذاشت ، مکناتن از روی احترام دوباره آن را به امیر تقدیم نمود و گفت : «امیر صاحب ، شما به هندوستان می روید؟» امیر گفت : نزد شما آمده ام ، هرچه بگوئید پذیراست . مکناتن گفت : «محمد افضل پسر امیر با سپاه ما سرگرم جنگ است ، برایش بنویسید که از جنگ دست گرفته نزد شما بیاید» امیر چاقو و عینک خود را همدست سواری به طور نشانی نزد سردار افضل خان فرستاد و او نزد پدرش آمد. (۴۲) البته امیر هشت روز دیگر منتظر ماند تا تمام خاندان ۱۴۹ نفره امیر از غزنی به کابل آمدند و بعد به هند تبعید شدند. امیر دوست محمدخان در ۱۲ نوامبر ۱۸۴۰ در تحت نظارت کپتان نکولسن و یک قطعه سواره از راه جلال آباد در حالی که حبس بود به هندوستان فرستاده شد و خانواده امیر به یک روایت از طریق غزنی به پشاور برده شدند و در پشاور به امیر پیوستند و از آنجا به کلکته تبعید گردیدند. انگلیسها سالانه به امیر سیصد هزار روپیه جیره به او می پرداختند. از خاندان امیر در کابل نواب جبار خان و نواب محمد زمان خان، برادر زاده اش و سردار محمد عثمانخان باعایله های شان باقی ماندند و بس. (۴۳)

سیمای شخصیت و کرکتر امیر:

مرحوم فرهنگ از قول یک محقق انگلیسی که امیر را در آخر عمرش از نزدیک دیده، چنین مینویسد: «امیر مردی بود بلند قامت ، دارای اندام ظریف و سیمای شاهانه، اطوار مؤدب و چشمان نافذ و گرمی صحبتش از اراده قوی و زرنگی و استعداد ذاتی او حکایت میکرد. بی پرده سخن میگفت و هر چیز را بی مجامله و تعارف به

نامش یاد میکرد. دارای قوت جسمانی فوق العاده بود و نیرویش را توسط فعالیت بدنی دایمی و اجتناب از عیاشی و تن پروری تا آخر عمرش که به هفتاد و دو سال رسیده بود، حفظ کرد.» (۴۴)

موهن لال، که در دوره اول امارت امیر در سالهای ۱۸۳۷ و ۱۸۳۸ در کابل امیر را از نزدیک دیده و با وزیران و کارمندان مقرب او تماس نزدیک داشته، در مورد کرکتر و شخصیت امیر مینویسد: امیر دوست محمدخان در حیات خود به انواع مشاقتها مواجه شده و با انواع مشکلات پنجه نرم کرده و تجربه اندوخته است. بارها اتفاق افتاده که این کوچکترین پسر پابنده خان شیها گرسنه سر بر زمین سخت گذاشته بخوابد. "من خودم بگوشهای خود از زبان سردار دوست محمدخان شنیده ام که میگفت: بدون خوراک و غذا برای مدت سه تا چهار شبانه روز متواتر گذشتانده و شیها را فقط با خوردن یک لقمه نان خشک و یا یک لپ گندم بریان سحر کرده است. چه بسا اوقات که روی زمین خشک خوابیده و سنگ را بالشت ساخته است، و در حالی که از این ناداری و ناتوانی همیشه قلب افکار (پر درد) داشت، بر خورد و صحبت او همیشه با سیمای بشاش همراه با تبسم و مزاح صورت میگرفت."

موهن لال می افزاید: "با وجود این چنین طرز زندگی ناخوش آیند، دوست محمدخان هیچگاه از چوکات تعقل خارج نشد و در عین زمان تمام علائم صداقت ظاهری و رندی دورنی خود را حفظ کرده است. او برای ارتقاء و احراز قدرت با تمام وسایل ممکن تلاش میورزید، بنابراین در برابر دشمنی ها و حسادتها همیشه از گذشت و نرمش و خوشنود ساختن طرف کار میگرفت. زبان شیرین و نرم سردار که همیشه تعریف و صفات طرف را در بر میداشت و خود را از برادران بزرگتر، متواضع تر نشان میداد، بعضی اوقات برادران او را از کردار و رفتارشان [در برابر او] خجل می ساخت و در عین زمان از تدبیر و فراست عالی او متعجب میشدند. به این ترتیب او توانسته بود برای موفقیت و احراز مقام برجسته روش و انضباطی را طرح و رعایت نماید که هیچکدام از برادران موجودیت، مؤثریت و عاملیت او را نمی توانستند نادیده بگیرند و این نوع روش در قلب خوانین و برادرانش احساس تمجید و خاطرات خوش بجا میگذاشت." (۴۵)

موهن لال، از دیگر خصوصیات امیر یاد کرده و مینویسد که: سردار دوست محمدخان، مشروب را بسیار خوش داشت و در یک شب چندین بوتل را خالی میکرد. از زبان دوستان امیر شنیدیم و هم از زبان خود امیر تأیید شده که به موسیقی علاقه شدید داشته و خودش رباب را عالی مینواخت. رفیق خصوصی او غلام خان پوپلزائی بود و هر دو آنها در افغانستان بحیث نخستین رباب نوازان شناخته شده اند. قلعه نانچی محلی بود که امیر با رفقای خاص خود محافل سرور و سرود خود را در آنجا برگزار میکرد و غلام محمدخان پوپلزائی و میرزا سمیع خان و آغا محمدخان همیشه در این محافل شرکت میکردند. غلام محمدخان که نسبت به سردار دوست محمدخان ثروتمند تر بود، مصارف این محافل را می پرداخت و حتی برای سردار لباس و غذا تهیه مینمود. غلام محمدخان مردی الکولیس بود. باری سردار دوست محمدخان متوجه شد که سردار افضل خان و سردار اکبر خان مشروب نوشیده اند، امیر هر دو را بشدت کتک زد و چون دلش هنوز بر این کار پسران یخ نکرده بود هر دو را بر بام خانه برده از آنجا بزیر پرت کرد و آنها چنان زخمی و مجروح شدند که از هوش رفتند و نزدیک بود بمیرند. مادر اکبر خان که زن دوست داشتنی امیر بود، وقتی حالت فرزند خود را دید، به امیر گفت: چون شما خود شراب مینوشید، چرا فرزندان را بخاطر عین عمل سزا میدهی تا از تکرار آن خود داری کنند. این کار شما عادلانه نیست. چونکه عاقلان گفته اند: پسری که از پدر پیروی نکند، خصلت پدر را به ارث برده نمیتواند، بنابراین عمل شرابخوری آنها در حقیقت تقلید از عمل خودت میباشد. وقتی سردار این کلمات را از زبان مادر اکبر خان شنید، شرمند شد و قسم یاد کرد که دیگر هرگز شراب ننوشد." (۴۶)

موهن لال، در مورد مشی کاری امیر میگوید: امیر در بین کابینه خود شخص آرام، محتاط و هوشیار و در میدان جنگ یک قوماندان بسیار عامل میباشد. وی در اعمال خیانت، ظلم، قتل و چال بازی نیز عین قیافه را تبارز میدهد. امیر دوست محمدخان، به هیچوجه یک حکمران محبوب نیست، اما او اولین حکمران افغانستان است که میداند چطور سلسله و صلاحیت خود را تطبیق نماید. چطور با اخلاف کاران مؤثرانه معامله کند. امیر در یک مورد بسیار شهرت و محبوبیت دارد و آن اینست که: هر مردی که تقاضای عدالت را نماید میتواند او را در سرک و جاده ایستاده کند و دست و جامه او را قایم بگیرد، حتی یکبار برایش او چنگ زدند. و میتوانند به او درشت و ناسزا بگویند که چرا به داد آنها نرسیده است؟ و در تمام این حالات امیر به آرامی و خون سردی و بدون هرنوع اخلال و قهر به شنیدن عرایض و دادخواهی مردم ادامه میدهد. چندین بار گروه های مردم بطور دسته جمعی به نزدیک قصر امیر رفته و با بلند نمودن نعره های "داد" و عدالت گوشهای شنوندگان را کرساخته اند. در مجموع هرنوع انزجار یا نفرتی که به امیر نسبت داده شود، حقیقت غیر قابل انکار اینست که او یگانه شخصیت است که لیاقت حکمرانی کابل را دارد.

امیر هر روز صبح قبل از طلوع شفق بیدار میشود، غسل میکند و نماز میخواند و بعد از آن هر صبح به تلاوت قرآن می پردازد. بعد از آن محمود آخذ زاده مقداری تاریخ و ادبیات به او تدریس میکند. سپس او مامورین دولت را بطور انفرادی می پذیرد. بعد از آن بدربار میرود و دربار را دایر میسازد. معمولاً تا ساعت یک بجه روز به دربار می

نشیند، تا این وقت صبحانه یا طعام چاشت خود را خورده مییابد و بعد از آن تا ساعت ۴ بعد از ظهر می خوابد. بعد از آن نماز میگزارد و معمولاً بسواری اسب به دیدن "کمند" های اسب خود میرود و از آنجا بقصر شاهی رفته با نزدیکان دربار و دوستان خود طعام شب راصرف میکند. آنگاه دربارہ اجراءت روز بعد و پلانهای آینده خود را با مشاورین صحبت و تبادل نظر میکند، درتصورات، تمایلات، خصلت ها و پیشروی های دولت های خارجی نیز صحبت میشود. بعضی اوقات شطرنج و اکثر اوقات موسیقی وسیله خوش گذارنی مجالس شبانه قرار میگیرد. بدین نهج امیر هرشب تا یک بجه شب مصروف مییابد. بعد از آن تمام اراکین دربار رخصت میشوند و امیر در اپارتمان زوجه های خود استراحت مینماید. زوجه های امیر اطاقهای علیحده دارند و امیر به هرزوجه خود یک شب نوبت میدهد و شب بعد به اطاق زوجه دیگر میرود و به هیچ زوجه متواتر نوبت داده نمیشود، مگر به مادر محمداکبرخان. (۴۷)

داکتر بیلیو، دانشمند انگلیسی که معاصر امیر شیرعلیخان بود و چندین کتاب در مورد زبان پشتو و مردم و نژادهای افغانستان نوشته است، در باره امیر دوست محمدخان اینطور ابراز نظر کرده: "امیر دوست محمدخان که مردم او را امیر کبیر می نامند، یک پادشاه محبوب و موفق زمان خود بود. مردم از دلآوری، مردانگی، و پیروزی او در جنگها تمجید میکنند. امیر دوست محمدخان در حالی که به خاطر اتخاذ روش ساده در زندگی، مهمان نوازی، و عدالت پسندی که به هر کس اجازه ورود به دربار را میداد تا شکایت خود را بگوش او برساند، در میان تمام مردم محبوبیت داشت، مگر در مدت حکومت طولانی خود برای بهبود زندگانی مردم کاری نکرد. همچنان وی هیچگونه اصلاحاتی در مملکت نیاورد و خود را در چار دیواری اسلام محصور کرد و مردم را در جهالت قرون وسطائی نگهداشت. سیاستی که تا پایان زندگی امیر بر آن سخت ایستاده بود، این بود که استقلال افغانستان را یگانه راه سرفرازی میدانست." (۴۸)

خلاصه، امیر دوست محمدخان یکی از شخصیت های مهم در صحنه سیاسی افغانستان در نیمه اول قرن ۱۹ میلادی است که بیش از چهل سال نقش عمده را در امور مملکت داری به عهده داشت. او که در خانواده اشرافی که مقام خود را بعد از مقام سلطنت می دانست پا به عرصه وجود گذاشته بود، سخت پای بند نام و نشان خانوادگی و سنن اشرافیت فیودالی بود و بنابراین مردی جسور، شجاع و جنگاور بی نظیر و بیباکی بود و این جسارت و درایت را از برادرش، فتح خان که پرورنده او بود، به میراث برده بود. بنابراین در مسئله انتقام کشی از سدوزانیان، سهم عمده را به دوش داشت، و چون از سایر برادران کوچکتر و از مادر قزل باش بود، بعد از پیروزی بر شاه محمود و کامران، در تقسیم ولایات بین برادران سهم کوچکی (چاریکار و کوهستان) را بدست آورد، ولی از همان وقت در نظر داشت سهم خود را تا آخرین حد ممکن گسترش دهد و در این راه از مقابله با احدی باک نداشت و با لجابت و سر سختی غیر قابل تصویری سرانجام کابل را که مرکز مهمترین اجزای مملکت بود، متصرف شد و سپس حوزه نفوذ خود را از بامیان تا جلال آباد و از پروان و کاپیسا تا زرمات و بنگش توسعه بخشید. در عین حال برای استرداد پشاور از چنگ سیک ها پای جهاد را به میان کشید و برای آنکه این اقدام او صبغه مذهبی بیابد، لقب امیر المؤمنین بر خود گذاشت، اما چون خزانه او خالی و نیروی کافی برای استرداد پشاور نداشت، خواست این مامول را از طریق اتحاد با روسیه یا ایران حاصل کند، لیکن نقشه او در این زمینه با منافع استعمار انگلیس برخورد نمود و زمینه را برای لشکرکشی انگلیس بر افغانستان فراهم کرد. بعد از جنگ اول افغان و انگلیس امیر دوست محمدخان نقشه الحاق تدریجی سایر ولایات را به کابل طرح و با تائی آن را عملی نمود.

امیر دوست محمد خان تا آخر عمر عنوان پادشاهی اختیار نکرد و به همان لقب ساده «امیر» اکتفا نمود. دربار او هم مانند لقبش ساده و بی پیرایه بود و شکوه و جلال دربار تیمورشاه و پسران او را نداشت و بگفته مرحوم فرهنگ، حتی از دربار احمدشاه هم ساده تر بود و القاب پر طنطنه ترکی و عربی که سدوزانیان به تقلید از دربار ایران به عمال دولت داده بودند، در عصر او، به کلی متروک شد و یا به حد اقل تنزیل یافت. شکی نیست که این سادگی و عدم علاقه به زرق و برق ظاهری دربار، که معمولاً در مشرق زمین شاهان آن را به عنوان نشانه قدرت و شوکت و عظمت خود به رخ مردم می کشیدند، ناشی از خصلت و اخلاق شخصی امیر بود. امیر عادت نداشت دارائی دولت را در راه خوشگذرانی شخصی خود مصرف نماید و یا به القاب میان خالی خود نمائی کند. (۴۹)

بیایید کمی انصاف داشته باشیم و آنقدر مرد باشیم تا زیاده از آنچه که هستیم از خود راضی نباشیم و اندیشه های خود خواهی، خود محور انگاری و برتری جوئی را کنار بگذاریم و آنائی را که با ما هموطن هستند و با ماداری تاریخ و فرهنگ مشترک و سرنوشت مشترک اند، احترام کنیم و کشور خود را از ورطه بدبختی و از شرمداخلات همسایگان طماع و از خطر یک جنگ داخلی و نابودی و تبااهی تجزیه نجات بدهیم. اگر موفق به چنین امر بزرگ ملی شدیم، آنگاه حق خواهیم داشت تا به ریش امیر دوست محمدخان بخندیم که چرا خود را به انگلیس ها تسلیم کرد؟ پایان

مآخذ و ياداشتہا :

- ۱- رشتنيا، افغانستان در قرن ۱۹، ص ۹۴
- ۲- فرهنگ، ج ۱، ص ۲۵۹، جنگ نامه مير مسجدی خان کوهستانی، ص ۱۹۰
- ۳- غبار، افغانستان در مسير تاريخ، جلد اول، ص ۵۴۲
- ۴- موهن لال، زندگی امير دوست محمدخان، ترجمه داکتر سيدخليل الله هاشمیان، ج ۱، طبع ۲۰۰۲ امریکا، فصل دوم، بيان سلطنت کابل، ج ۲، ص ۳۱۸، عروج بارکزائی از پيرس، ترجمه پژواک و صدقی، ص ۴۸ بيبعد
- ۵- موهن لال، زندگی امير دوست محمدخان، ج ۱، ص ۸۱
- ۶- موهن لال، همان، ج ۱، ص ۱۶۱
- ۷- فرهنگ، ج ۱، ص ۲۳۴
- ۸- موهن لال، همان، ص ۹۴
- ۹- موهن لال، همان، ج ۱، ص ۱۰۰
- ۱۰- موهن لال، همان، ج ۱، ص ۱۰۱
- ۱۱- موهن لال، همان، ص ۱۰۲
- ۱۲- موهن لال، همان، ج ۱، ص ۱۰۲
- ۱۳- موهن لال، همان، ص ۱۰۲
- ۱۴- موهن لال، همان اثر، ص ۱۲۰، ۱۵۹-۱۲۱
- ۱۵- مقدمه نوای معارک، ص الف و ب بقلم احمدعلی کهزاد
- ۱۶- همان اثر، ۱۳۸-۱۴۱
- ۱۷- همان اثر، همانجا
- ۱۸- نفتو لاخالفين، انتقام در جگده لگ، ترجمه عالم دانشور، مسکو ۱۹۸۵، ص ۳۴۱-۳۴۳
- ۱۹- جنگنامه غلامی، صص ۱۸۴-۱۹۱
- ۲۰- اکادميسين رشاد، در باره ظفرنامه اکبری و ناظم آن، ۱۳۶۵، کابل، صص ۳۹-۶۵
- ۲۱- جنگ نامه غلامی، ص ۱۸۲، کهزاد، بالاحصار کابل و پيش آمدهای تاريخی، ج ۲، ص ۲۶۲
- ۲۲- غبار، افغانستان در مسير تاريخ، ج ۱، ص ۵۴۳
- ۲۳- جنگنامه غلامی، صص ۱۸۴-۱۹۲
- ۲۴- پاتریک، شيبور تباہی، ترجمه پاینده محمدکوشانی، ص ۱۵۵-۱۵۷
- ۲۵- همان اثر، ص ۱۵۸
- ۲۶- فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخير، ج ۱، ص ۲۵۳
- ۲۷- نوای معارک، ص ۱۳۱
- ۲۸- مجله خراسان، سال دوم، شماره پنجم، ص ۵۶
- ۲۹- غبار، مسير تاريخ، ص ۵۳۱
- ۳۰- فرهنگ، ج ۱، ص ۲۵۳
- ۳۱- اکبرنامه، ص ۱۱۱، سراج التواريخ، ج ۱، ص ۲۶۰
- ۳۲- نوای معارک، ص ۱۳۷ بيبعد
- ۳۳- شيبور تباہی، ص ۱۵۳
- ۳۴- نوای معارک، ص ۱۴۱، فرهنگ، ج ۱، ص ۲۶۰
- ۳۵- نوای معارک، ص ۱۴۲
- ۳۶- فرهنگ، ج ۱، ص ۲۵۸
- ۳۷- سيد قاسم رشتنيا، افغانستان در قرن ۱۹، ص ۹۱
- ۳۸- موهن لال، همان اثر، ج ۲، ص ۲۷۸
- ۳۹- جنگنامه غلامی، صص ۱۸۴-۱۹۲
- ۴۰- اکبرنامه، ص ۹۶ به بعد
- ۴۱- اکادميسين رشاد، در باره اکبرنامه و ناظم آن، ص ۳۴ بيبعد
- ۴۲- سراج التواريخ، ج ۱، صص ۱۵۸-۱۵۹، بالاحصار کابل و پيش آمدهای تاريخی، ج ۲، ص ۲۳۷
- ۴۳- غبار، ج ۱، ص ۵۴۳
- ۴۴- فرهنگ، همان، ص ۳۰۵

- ۴۵-موهن لال، همان، ج ۱، ص ۱۱۷
۴۶- موهن لال، همان، ج ۱، ص ۱۱۸
۴۷-موهن لال، همان، ج ۱، ص ۲۱۸ - ۲۱۹
۴۸-پوهاند داکتر حبيب الله تږی ، دمشق په پاسمان کې مغرب ستوری ، ص ۱۲۵ - ۱۲۶
۴۹- فرهنگ، ج ۱، ص ۳۳۰۴